

اندیشه تقرب سال سیزدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۶، پیاپی ۳۴ ص ۷۵-۱۰۲	Andishe-e-Taqrib 34 Vol.13, No.3, Autumn 2017 P 75-102
--	--

نواقض الاسلام و مفاهیم اساسی مرتبط

رحیم ابوالحسینی*

چکیده

عدم درک صحیح از مفاهیم اصیل اسلامی، ریشه انحرافات شده که گریبان جهان اسلام را گرفته و دشمنان اسلام از این فرصت در جهت اسلام هراسی، بهره‌های فراوان برده‌اند. در این مجال، فرصت پیدا کرده‌ایم تا از چهار مفهوم اساسی یعنی: «اسلام»، «ایمان»، «کفر» و «نواقض الاسلام» بحث کنیم و دیدگاه فقهای اسلام را در این باره جویا شویم. در واقع آنچه ما را به نگاشتن این مقاله واداشت، احکام ده گانه‌ای است که محمد بن عبدالوهاب (م ۱۲۰۶ق)، با عنوان «نواقض الاسلام» به آنها فتوا داده است، احکامی که به موجب آن، بسیاری از مسلمانان از دایره اسلام خارج و کفر آنان ثابت می‌گردد. بر اساس آموزه‌های این کتاب که هم اکنون در مدارس و دانشگاه‌های ریاض و شهرهای دیگر عربستان تدریس می‌شود، بیشتر مسلمانان در دایره تکفیر قرار داشته و قتل آنان واجب است، و از اینجا ضرورت نگارش مقاله‌ای در معرفی عواملی که موجب خروج از دین می‌گردند روشن می‌شود. اکنون بیشتر درگیری‌ها و کشتارهایی که بعضی از فرقه‌های نزدیک به وهابیت، از قبیل داعش، جبهه النصره، القاعده، طالبان، در جهان اسلام مرتکب می‌شوند بر اساس تعلیمات کتاب مذکور است. بدیهی است که بررسی مفاهیم فوق، معیارهای اسلام و کفر را روشن ساخته و بدین وسیله مفهوم تکفیر، معنای واقعی خود را به دست خواهد داد.

واژگان کلیدی

اسلام، ایمان، کفر، نواقض الاسلام.

دریافت: ۱۳۹۶/۱/۲۵ تأیید: ۱۳۹۶/۳/۲۹

* استاد سطح عالی و دارای مدرک سطح چهار حوزه: Rahim.ab44@yahoo.com

موضوع بحث

تبیین چهار مفهوم اساسی یعنی «اسلام»، «ایمان»، «کفر» و «نواقض الاسلام»، مهم‌ترین مباحث این نوشتار را شکل می‌دهد تا «معیارهای مسلمانی و ملاک‌های خروج از اسلام» به دست آید. ما در این اثر می‌خواهیم بدانیم: مسلمان به چه کسی گفته می‌شود و ملاک آن چیست؟ و انسان مسلمان در اثر چه عواملی مرتد و از دین خارج می‌گردد؟ در واقع، بحث بر سر «ملاکات اسلام» و «موجبات کفر» است. سؤال این است که آیا نواقض ده‌گانه‌ای که موجب نقض اسلام و خروج از دین معرفی شده‌اند، قابل پذیرش است؟

پیشینه موضوع

از زمانی که رسول گرامی اسلام ﷺ در «جزیره العرب» ندای: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً﴾ (بقره (۲): ۲۰۸) را طنین انداز کرد، معیارهای مسلمانی و نواقض آن را نیز بیان نمود: ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (نساء (۴): ۱۳۶).

موارد نقض اسلام در این آیه، انکار خداوند، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، رسالت پیامبران و روز قیامت معرفی شده است. اما چیزی که آنها را داخل در اسلام می‌کرده، شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر بوده است.

در صدر اسلام، بسیاری از مسلمان‌شدگان با ذکر شهادتین مسلمان می‌شدند و بدین وسیله از تمام احکام اسلام و امتیازهای آن برخوردار می‌گشتند. «ابوبکر» خلیفه اول مسلمانان، نخستین مرد بالغی بود که با ذکر شهادتین مشرف به دین مبین اسلام گشت (ابن اثیر، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۶۵؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۵۹)، ولی پیش از او، «علی» که در آن زمان هنوز نوجوان بود، همراه با «خدیجه» همسر «محمد» و «فاطمه» دختر «محمد»، نخستین کسانی بودند که ایمان آورده (سلیمان الکوفی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۸۲ و ۲۹۵؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۰۹۲) و با

پیامبر خدا نماز گزارند (نسایی، ۱۳۴۸ق، ج ۵، ص ۴۴؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۷۴).
در گزارشی از ابن عمر (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۱۱، ج ۲، ص ۱۰۹، ج ۴، ص ۵)،
انس بن مالک (مسلم بن حجاج، بی تا، ج ۱، ص ۳۹) و ابن عباس (طوسی، ۱۴۰۷ق،
ج ۵، ص ۳۳۰)، نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من مأمور شدم با مردم بجنگم تا به کلمه لا إله إلا الله، محمد رسول الله، وجوب نماز
و زکات شهادت دهند، پس هرگاه به اینها شهادت دادند، خون آنها و اموال آنها بر ما
محترم خواهد بود، مگر جایی که حق اسلام در میان باشد که حساب آن دست خداست».
بر اساس این حدیث، معیار مسلمان شدن حداکثر چهار چیز است گرچه بیشتر
علماء و فقهاء، تنها شهادتین را موجب تشرف به دین مقدس اسلام معرفی می کنند، و
حتی برخی از علما می گویند که فقط اقرار به کلمه توحید، برای مصون ماندن از قتل
کافی است (ابن حجر، بی تا، ج ۱۲، ص ۲۴۷)، ولی ملاک مسلمان شدن، هر چه باشد از
چهار موردی که در حدیث بالا نقل شد، بیشتر نیست.

در صدر اسلام، کسی به خود اجازه نمی داد به آسانی دیگری را تکفیر کند. در
حدیثی از «ابوهریره» آمده است: «هنگامی که پیامبر خدا وفات یافت، ابوبکر بسیاری
از عرب ها را (که از پرداخت زکات امتناع می ورزیدند) تکفیر می کرد. عمر گفت:
چگونه با مردم مقاتله می کنی در حالی که رسول خدا فرمود: من مأمور شدم با مردم
بجنگم تا کلمه لا إله إلا الله را بر زبان جاری کنند و هر گاه این جمله را بگویند، مال
و جان آنها محترم است؟ ابوبکر گفت: قسم به خدا هر کس بین نماز و زکات فرق
بگذارد، با او می جنگم...» (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۱۰۹). چون آنها می گفتند ما نماز
می خوانیم ولی زکات نمی دهیم.

این روایت، گواه آن است که در صدر اسلام آنچه موجب نقض اسلام
می گشت، تنها انکار توحید و رسالت بود و نماز و زکات محل تردید بود، به
همین دلیل، عمر به حدیث پیامبر استشهاد نموده و ابوبکر را از کشتن مانعین زکات
منع می کند (در این باره ابن قتیبه گزارش کامل تری آورده است: ابن قتیبه دینوری،
۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۲).

چنان که در آیه: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ (نساء: ۴: ۹۴) نیز، آنچه که از سوی پیامبر موجب ورود «مرداس» به اسلام دانسته شده، تنها شهادت لسانی به توحید و رسالت پیامبر بوده و تکفیر اسامه نسبت به مرداس، نادرست بوده است (زمخشری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۵۵۵؛ طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۶۳).

پس از دوران صدر اسلام، خوارج ظهور کردند و با ظهور آنان، گویا توصیه‌های پیامبر رنگ باخت و خوارج، ابتدا علی علیه السلام را تکفیر کرده و سپس هر مسلمانی که از علی تبعیت می‌کرد را تکفیر نمودند. گویا معیار نقض مسلمانی را که رسول خدا بارها برای خود و دیگران گفته بود، و آیه شریفه: ﴿فَذَكَرْنَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ (غاشیه: ۸۸: ۲۱ و ۲۲) را که به منظور کنترل اصحاب از تکفیر دیگران قرائت می‌کرد، از یاد برده بودند (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۵۷۶).

این وضعیت در زمان «بنی‌امیه» نیز ادامه یافت و نمونه آن، کشتن «حجر بن عدی» توسط «زیاد بن ابیه» بود که هنگام قتل او از دیگران شهادت گرفت که وی به کفر گرائیده است (مبارک ابن محمد ابن اثیر، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۴۶۲).

اهمیت و ضرورت موضوع

تطبیق تفکرات اسلامی بر مستندات اصیل، یکی از عوامل مهم معرفتی «اسلام ناب محمدی» است. باید دید قرآن و سنت پیامبر که اصیل‌ترین منابع دینی به شمار می‌آیند، چگونه معیارهای اسلام و موارد نقض آن را بیان کرده‌اند. اکنون جهان اسلام درگیر یکی از خطرناک‌ترین تفکرات انحرافی تاریخ است. آنها که چنین تفکری دارند و به راحتی مسلمانان را تکفیر می‌کنند، مدعی هستند که افکارشان برخاسته از متن قرآن و سنت پیامبر است. مفتیانی که اکنون در سرزمین «حجاز» نشسته و در مسند فتوی قرار دارند، با طرح مباحث نواقض الاسلام و تضییق دایره اسلام، بسیاری از مسلمانان را که اعتراف به توحید و رسالت پیامبر خدا دارند، تکفیر می‌کنند. این مفتیان باید پاسخ‌گوی عواقب خطرناک این فتواها باشند. حتی خطر این اندیشه‌ها منحصر به جوامع اسلامی نبوده و با کمال تأسف، موجب بدبینی جوامع غیر مسلمان نسبت به اسلام شده است.

بدیهی است که شناخت صحیح ضوابط اسلام و موارد نقض آن، می‌تواند اذهان مردم مسلمان و غیر مسلمان را روشن، و جوامع اسلامی و بشری را از وضع اسفبار کنونی نجات دهد.

هدف از این نوشتار

روشن ساختن اذهان و معرفی موضع صحیح اسلام در برابر موضوع مورد بحث، از اهداف نوشته حاضر است. غرض ما، ابطال ضوابط و معیارهای ناصوابی است که به عنوان ملاک‌های مسلمانی و نواقض آن، توسط برخی افراطیون مسلمان ارائه می‌گردد. غرض ما از یک سو، تنویر افکار عمومی نسبت به ضوابط افراطی در تکفیر است و از سوی دیگر، می‌خواهیم بگوییم آیین اسلام بر اساس دوستی و محبت پایه‌ریزی شده و رسول گرامی اسلام طبق نص صریح قرآن، پیامبر رحمت معرفی گردیده است (انبیاء(۲۱): ۱۰۷). بنابراین، هیچگاه رفتارهایی که در طول تاریخ در خصوص تکفیر مسلمانان انجام شده و می‌شود، مورد پذیرش اسلام نبوده و هدف از پژوهش حاضر این است که این چالش پیش رو را به جوامع مسلمان و غیر مسلمان معرفی کند.

مفاهیم اساسی اسلامی

مفهوم اسلام

مفهوم «اسلام» در لغت

ماده «سلم» در لغت به معنی «صحت و سلامت» است، گفته می‌شود: خداوند سلامت است، چون از عیوب و نقایص بشری سالم است و در آیه: «**وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى الدّٰرِ السَّلَامِ**»؛ منظور از سلام، خود خداوند است و دار، بهشت آن است، پس دارالسلام به معنی بهشت خداوند. کلمه «اسلام» نیز از همین باب است که به معنی «اطاعت و انقیاد» استعمال می‌شود، چون اسلام انسان را از إباء و امتناع باز می‌دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۹۰).

«جوهری» در «صحاح» شبیه مطالب فوق را گفته است (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۵، ص ۱۹۵)، چنانکه «راغب» نیز پس از تحقیق مفصلی در باره ماده «سلم»، «اسلام» را به معنی «دخول در سلیم و دوری از آفات ظاهری و باطنی» گرفته و با اشاره به آیه: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾، آن را به معنی صلح دانسته است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۳۹).

مفهوم «اسلام» در قرآن

مفهوم «اسلام» در اصطلاح فقهاء، تنها «اقرار به شهادتین» است، و معتبر دانستن عناصر دیگری مانند «اعتقاد به معاد»، «اقامه نماز»، «روزه» و «حج»، در اسلام اشکال است. قرآن مهم ترین کتاب اعتقادی مسلمانان، درباره مفهوم اسلام چنین گفته است:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُوَلُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (حجرات (۴۹): ۱۴).

بسیاری از مفسران، در شأن نزول آیه فوق چنین گفته اند: جمعی از طایفه «بنی اسد» در یکی از سال های قحطی و خشک سالی وارد مدینه شدند و به امید گرفتن کمکی از پیامبر ﷺ، شهادتین را بر زبان جاری کرده و به پیامبر گفتند: طوائف عرب بر مرکبها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدیم و دست به جنگ نزدیم و از این طریق می خواستند بر پیامبر منت بگذارند. آیه فوق نازل شد و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است و ایمان در اعماق قلبشان نفوذ نکرده است. به علاوه، اگر هم ایمان آورده اند، نباید منتی بر پیامبر بگذارند، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده است (مجاهد بن جبر، بی تا، ج ۲، ص ۶۰۸؛ مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۲۶۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۶۳، ج ۲۲، ص ۲۰۹؛ طباطبایی، بی تا، ج ۱۸، ص ۳۳۵).

از نظر قرآن «اسلام» شکل ظاهری و قانونی دارد و هر کس به کلمه توحید و رسالت پیامبر، به صورت لفظی اقرار نماید، مسلمان است و جان و مال او در امان است. به هر حال، از این آیه استفاده می شود که معیار اسلام و مسلمانی، اظهار شهادتین است و هر کس به توحید و رسالت شهادت دهد، حتی بر وجه ظاهر، خون و جان او

محترم بوده و مانند سایر مسلمانان از امتیازات اسلام برخوردار خواهد شد (برای مطالعه بیشتر: زمخشری، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۵۶۹؛ طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۳۵۱؛ العینی، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۰؛ بیهقی (ب)، بی تا، ج ۶، ص ۳۰۲).

در آیه دیگر می فرماید: **﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾** (آل عمران (۳): ۶۴).

در این آیه، آنچه انسان‌ها به آن دعوت شده‌اند، عبودیت خدا و عدم شرک به اوست، و همین دو امر (۱. عبودیت: ملازم با توحید و پذیرش رسالت ۲. عدم شرک)، معیار مسلمانی معرفی شده است. جالب اینجاست که پیامبر اسلام هنگامی که «قیصر روم» را به اسلام دعوت کرده بود، دقیقاً همین آیه را برای او نوشته و توسط «ابوسفیان» به «هرقل» ارسال کرده بود (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۴). این ماجرا، گواه آن است که نسخه ورود هرقل به دین مقدس اسلام، تنها شرک نورزیدن و عبودیت خدا بوده است (ابن حنبل، بی تا، ج ۱، ص ۲۶۳؛ مسلم بن حجاج، بی تا، ج ۵، ص ۱۶۵؛ بیهقی (الف)، بی تا، ج ۹، ص ۱۷۸؛ طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۸۸؛ زمخشری، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۴۳۵؛ ابن جریر الطبری، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۱۰) و یا به تعبیر ابن تیمیه، اول آیه «ایمان» و آخر آن «اسلام» است (ابن تیمیه، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۲۵).

همچنین در آیه سوم می فرماید: **﴿وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَيْهَا وَإِلَيْكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾** (عنکبوت (۲۹): ۴۶).

این آیه مشتمل بر دو مقدمه و یک نتیجه است. یعنی «ایمان به آیات وحی» و «وحدانیت خدا» نتیجه‌اش اسلام است. پس کسی که به کلمه توحید اقرار کند و به آیات قرآن ایمان بیاورد، مسلمان است و از همه مزایای مسلمان شدن برخوردار می‌گردد. بنابراین، چنین کسی در امان بوده و جان و مال او در این دنیا محترم است، چنانکه در آخرت نیز اهل بهشت خواهد بود (زخرف (۴۳): ۶۹ و ۷۰).

گرچه در این آیه موضوع رسالت صریحاً مطرح نیست و طبعاً کسی که رسالت پیامبر را انکار کند کافر است، اما ایمان به آیات وحی، همان اقرار به رسالت پیامبر است.

به گفته ابن تیمیه، در این آیه دو چیز موضوع سخن پیامبر است، یکی «ایمان» و دیگری «اسلام» که موجب احترام خون انسان می گردند، چنان که در جای دیگر نیز ایمان به آیات قرآن و اسلام را ملاک ورود به بهشت قرار داده است (ابن تیمیه، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۲۵).

اساساً این آیه در جایی نازل شده که برخی از اهل کتاب، اسرائیلیات را نزد اصحاب نقل کرده و قصد داشتند اصحاب را به کفر نزدیک کنند، که پیامبر در این باره به آنان هشدار داده و فرموده است: هر گاه اهل کتاب چیزی برای شما نقل کنند، نه آنان را تصدیق کنید و نه تکذیب؛ بلکه بگویید ما به چیزی که بر ما و شما نازل شده ایمان داریم و خدای ما و خدای شما واحد است و ما تسلیم او هستیم. سپس فرمود: اگر گفتار آنان باطل باشد، شما آنها را تصدیق نکرده اید و اگر گفتار آنان صادق باشد، شما آنها را تکذیب نکرده اید (زمخشری، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۲۰۸).

بر این اساس، پاسخ صحیح به پرسش های اهل کتاب به طوری که گرفتار کفر نشوید، آن است که بگویید اولاً ما ایمان داریم به آنچه بر ما و شما نازل شد، و ثانیاً خدای ما و خدای شما واحد است و این دو عنصر، حافظ اعتقادات و اسلام شما در برابر مجادلات اهل کتاب است. پس می بینیم که پیامبر اکرم ﷺ چگونه مرز بین کفر و اسلام را مشخص کرده است.

در آیه نود و چهارم می فرماید: ﴿لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ (نساء: ۴: ۹۴).

شأن نزول آیه در باره «مرداس بن نهیک» است، آنگاه که رسول گرامی اسلام پس از «خبر»، فرمانده جوانش «اسامه بن زید» را با سپاهش به سوی یهودیان «فدک» گسیل داشت تا آنان را به اسلام دعوت کند. مرداس که یهودی بود، از خبر عزیمت لشکر اسامه اطلاع یافت، لذا فرزندانش را در بلندای کوه پناه داد و خود به سوی اسامه آمد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت. اما اسامه اسلام او را نپذیرفت و همانجا او را به قتل رساند. این خبر به گوش پیامبر رسید، سخت ناراحت شد، رو به اسامه کرده و فرمود: چرا اسلام او را نپذیرفتی؟ اسامه گفت: او از ترس مال و جان خود اسلام آورد و اسلام

او واقعی نبود. پیامبر فرمود: پس چرا قلب او را نشکافتی تا ببینی در درون او چه می گذرد؟ اسامه اظهار ندامت کرد و از آن پس، در هیچ جنگی با مسلمانان شرکت نکرد (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۶۳).

در این گزارش، به خوبی پیداست که ما مأمور آگاهی از درون افراد نیستیم، بلکه ملاک مسلمان شدن، ظاهر افراد است، پس اگر کسی همین قدر که به حسب ظاهر اقرار به شهادتین کند، حکم به مسلمانی او می شود و نیازی به جستجوی بیشتر نیست. بدیهی است در این باره آیات دیگری مانند: (بقره ۲): ۲۰۸ و ۲۸۵، (نساء ۴): ۱۳۶، (آل عمران ۳): ۱۹، ۲۰ و ۸۵ وجود دارد که به دلیل اختصار از ذکر آنها خودداری می گردد.

مفهوم «اسلام» در سنت پیامبر ﷺ

در سنت نبوی، معیارهای مشخصی برای مسلمان شدن بیان شده است که در این قسمت به احادیث وارده اشاره می کنیم:

در روایات اسلامی اقرار لسانی به شهادتین در ورود به اسلام کافی شمرده شده است و اگر در بعضی از احادیث (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۸) می بینیم که علاوه بر شهادتین، نماز، روزه، زکات و حج نیز آمده، برای بیان مراتب بالای اسلام و ایمان است. چنانکه از صحیح مسلم (مسلم بن حجاج، بی تا، ج ۱، ص ۳۴)، مسند ابن حنبل (ابن حنبل، بی تا، ج ۱، ص ۲۷)، سنن ترمذی (ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۲۷۳۶، ص ۱۱۹)، سنن نسایی (نسایی، ۱۳۴۸ق، ج ۸، ص ۱۰۷) و بسیاری از منابع متأخرتر نیز شبیه این روایات نقل شده است.

در سال هشتم هجرت هنگامی که مکه فتح شد، مردم برای مسلمان شدن و بیعت با پیامبر ﷺ در خانه «سمره» نزد آن حضرت شرفیاب می شدند. «اسود» برای مسلمان شدن نزد رسول خدا آمد و قبل از اقرار به اسلام، از آن حضرت در باره مفهوم اسلام پرسش نمود. رسول خدا در پاسخ فرمود: اسلام همان ایمان به خداست. عرض کرد: شهادت چیست؟ فرمود: شهادت به لا إله إلا الله و محمد رسول الله (حاکم نیشابوری، بی تا، ج ۳، ص ۲۹۶).

در گزارش دیگر، پیامبر خدا وقتی «معاذ بن جبل» را به «یمن» فرستاد تا مردم آن

دیار را مسلمان کند، مفهوم اسلام را در شهادت لا إله إلا الله و رسالت خویش خلاصه کرد (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۱۰۸). این گزارش در منابع متأخرتر مانند صحیح مسلم (مسلم بن حجاج، بی تا، ج ۱، ص ۳۷)، سنن ترمذی (ترمذی، ۴۰۳ق، ج ۲، ص ۶۹) و المصنف (ابن ابی شیبیه کوفی، ۴۰۹ق، ج ۳، ص ۸) نیز آمده است.

در گزارش «ابن عباس» نیز، هنگامی که گروه «عبدالقیس» برای مسلمان شدن نزد پیامبر آمدند، رسول خدا شهادت به لا إله إلا الله و محمد رسول الله، اقامه نماز، پرداخت زکات، روزه رمضان و پرداخت خمس از غنیمت جنگی را در ورود به اسلام دخیل دانسته و سپس فرمود: اینها را حفظ کنید و به دیگران خبر دهید (ابن ابی شیبیه کوفی، ۴۰۹ق، ج ۷، ص ۲۰۸).

در این روایات نشان داده شده که مسلمان شدن، تنها اقرار به شهادتین بوده است و اساساً در صدر اسلام کسانی که به اسلام تشریف می یافتند، نظیر ابی العاص بن ربیع (ابن هشام، ۱۳۸۹ق، ج ۲، ص ۳۰۳)، حارث بن ابی ضرار (ابن هشام، ۱۳۸۹ق، ج ۳، ص ۳۴۰)، أسید بن ابی أناس (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۲۰، ص ۲۱)، سلمان فارسی (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۲۱، ص ۳۹۱)، عبدالله بن سلام (ذهبی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۲)، عمیر بن وهب (ابن هشام، ۱۳۸۹ق، ج ۲، ص ۳۰۸)، جارود بن بشر بن معلی (ابن هشام، ۱۳۸۹ق، ج ۴، ص ۲۴۲) و سعد بن معاذ (ابن هشام، ۱۳۸۹ق، ج ۲، ص ۴۵)، مسلمان شدن آنها تنها اقرار به شهادتین بوده است، هر چند در برخی از اخبار، معیار ورود به اسلام، تنها شهادت به رسالت پیامبر معرفی شده است، نظیر مسلمان شدن جوان یهودی (شوکانی، ۱۹۷۳م، ج ۸، ص ۹) و آن چوپان بیابانگرد (طبرانی، بی تا، ج ۸، ص ۳۴۴)، اما واضح است که شهادت به رسالت پیامبر، مستلزم شهادت به وحدانیت خدا نیز هست.

حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که افراد کر و لال نیز بی آن که لساناً چیزی بگویند، صرفاً با اشاره، اقرار به شهادتین می کردند. در حدیثی آمده است: مردی به همراه جاریه اش خدمت پیامبر رسید و عرض کرد: بر من واجب شده رقبه مومنه ای آزاد کنم، آیا آزاد کردن این کنیز (که قدرت تکلم ندارد) کافی است؟ پیامبر خطاب به کنیز فرمود: خدا کجاست؟ کنیز با انگشتش اشاره به آسمان کرد. فرمود: من چه کسی

هستم؟ او ابتداء به پیامبر اشاره کرد و سپس اشاره‌اش را به سوی آسمان برد، یعنی تو فرستاده خدا هستی. پیامبر رو به صاحب کنیز کرده و فرمود: آزاد کردن او کفایت می‌کند چون او جاریه مؤمنه است (بیهقی، بی‌تا، ج ۷، ص ۳۸۸).

در روایات شیعه نیز، مضامین مشابهی با آنچه در گزارش‌ها و احادیث اهل سنت مشاهده نمودیم، وجود دارد. یعنی در اینجا شرط اصلی ورود به دین اسلام، شهادتین معرفی شده است، هرچند مواردی مثل إقامة نماز، پرداخت زکات، روزه رمضان، حج خانه خدا و ولایت اهل بیت در کنار شهادتین ذکر شده است، اما چنان‌که قبلاً یادآور شدیم، اینها همه اشاره به مراتب بالای اسلام و ایمان دارند و آنچه اصالتاً در مفهوم اسلام دخیل است، تنها شهادتین می‌باشد (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ح ۲، ص ۱۸، ح ۴، ص ۲۴ و ص ۲۵ و ۳۱؛ قاضی نعمان مغربی، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۶۹؛ صدوق، بی‌تا، ص ۳۱۰ و ۳۱۱).

از مجموع آنچه در باره مفهوم اسلام آوردیم، روشن می‌شود که تحقق اسلام چیزی جز شهادت به توحید و رسالت نیست و در این باره بین مذاهب اسلامی، اتفاق نظر وجود دارد.

مفهوم «اسلام» از نگاه فقهاء

امام خمینی، اقرار لسانی به شهادتین را در مسلمان شدن کافی می‌داند و در خصوص معتبر بودن اعتقاد به معاد می‌گوید: تقابل کفر و اسلام به لحاظ فهم متشرعه، از باب تقابل عدم و ملکه است، و چیزی که در ماهیت اسلام دخیل است، جز شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر و اعتقاد به معاد نیست، که البته در مورد اول و دوم اختلافی نیست، لکن در مورد اعتقاد به معاد، اختلاف است (امام خمینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۲۲).

«ابن قدامه» درباره مفهوم اسلام علاوه بر شهادتین، اقامه نماز، پرداخت زکات، روزه رمضان و حج خانه خدا را شرط دانسته است. از نظر او، هر کسی که اقرار به موارد یادشده کند، مسلمان است و جان و مال او محترم شمرده می‌شود، و کسی که بعضی از اینها را انکار نماید، مانند این است که جمیع آنها را انکار کرده و حکم به کفر او می‌شود (ابن قدامه مقدسی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۷۷).

«شافعی» می‌گوید: حکم خداوند در باره معیار مسلمانی، ظاهر انسان‌هاست و مسئولیت باطن آنها با خود خداوند است، و خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده، مگر اینکه بر ظاهر حکم کند و باطن افراد بر عهده خداوند است؛ زیرا اوست که بر درون آدمیان آگاه است، لذا در آیه: **«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا»** (حجرات (۴۹): ۱۴) اعلام کرد که ایمان در قلوب آنان راه نیافت، اما چون اظهار و اقرار به شهادتین کردند، خون آنها محترم است (شافعی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۱۷۸ و ج ۷، ص ۳۱۰).

«ابن حزم» نیز در ذیل آیه: **«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا»** از قول «ابومحمد» گفته است: این آیه دلیل بر این است که آنها تسلیم غلبه الهی شدند، لکن هنوز ایمان در قلبشان نفوذ نکرده بود، اما خداوند راه توبه را در ادامه آیه برای آنان باز نمود و فرمود: **«وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا»**. بنابراین، صرف اظهار اطاعت از خدا و رسولش از سوی آنان، نقطه دخول آنها به دین اسلام و باطل کننده این مطلب است که چون پیامبر ﷺ باطن آنها را شناخته، اسلام آنان را پذیرفته است (ابن حزم، بی تا، ج ۱۱، ص ۲۱۶).

برخی از فقها مانند حصفکی (حصفکی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۴۱۰) و شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۷۸ق، ج ۷، ص ۲۸۷)، ضمن اینکه شهادتین را در ورود به اسلام شرط می‌دانند، تبری از ادیان دیگر را نیز لازم می‌شمارند و معتقدند که صرف شهادتین بدون تبری از ادیان دیگر کافی نیست.

نتیجه آنکه، ملاک مشترک فقهاء در تحقق «اسلام»، اقرار به شهادتین است، هر چند برخی از آنان تبری از ادیان دیگر و عده‌ای فروعاتی نظیر اقامه نماز، پرداخت زکات، روزه رمضان و حج خانه خدا را به آن افزوده‌اند.

مفهوم ایمان

چنانکه پیش از این اشاره کردیم، مفهوم «اسلام» و «ایمان» با یکدیگر متفاوت است. اسلام از مقوله ظاهر است، در حالی که ایمان از مقوله باطن می‌باشد. اسلام تنها با اقرار به شهادتین تحقق می‌یابد، اما ایمان، تصدیق قلبی و باوری استوار به توحید و رسالت پیامبر است. بدیهی است تقسیم مذکور بر اساس پایین‌ترین درجه اسلام و به استناد آیه

شریفه: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات (۴۹): ۱۴)؛ می‌باشد وگرنه، گاهی اسلام بر ایمان نیز اطلاق می‌شود همچون سخن امام علی علیه السلام در «نهج البلاغه» که فرمود: «الاسلام هو التسليم، و التسليم هو اليقين و اليقين هو التصديق...» (عبده، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۲۹؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۸، ص ۳۱۳).

معنای لغوی «ایمان»

«أزهري»، «ایمان» را به معنای «تصدیق» گرفته است (ازهری، ۱۴۲۲ق، ج ۱۵، ص ۵۱۳)؛ «جوهری» نیز در معنای این کلمه گفته است: ایمان، یعنی تصدیق کردن، و اینکه گفته می‌شود خداوند متعال مؤمن است، یعنی ایمنی بخش است؛ زیرا بندگان به او اطمینان دارند (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۵، ص ۲۰۷۱).

اما از نظر «راغب» ریشه «أمن» در اصل به معنای اطمینان نفس و از بین رفتن خوف است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۵)، بنابراین، از نظر وی معنای ایمان دارای دو عنصر است: یکی اطمینان نفس و دیگری عدم خوف و تصدیق، لازمه این دو می‌باشد. یعنی مرتبه تصدیق، بعد از اطمینان نفس و نتیجه آن می‌باشد.

معنای اصطلاحی «ایمان»

در معنای اصطلاحی «ایمان»، اختلافات قابل توجهی بین دانشمندان اسلامی وجود دارد و در این مختصر نمی‌توان به همه آن اختلافات پرداخت، لکن ریشه این اختلافات، برداشت‌های مسلک‌گرایانه از مفاهیم قرآنی است. تعریف «ایمان» در این برداشت‌ها به چهار صورت قابل تفسیر است:

۱. برداشت «شهادت‌گرایانه» از ایمان؛
۲. برداشت «عمل‌گرایانه» از ایمان؛
۳. برداشت «معرفت‌گرایانه» از ایمان؛
۴. برداشت شهودی و «تجربه‌گرایانه» از ایمان؛

هر کدام از این برداشت‌ها، قائلانی دارد که در ادامه به آنها می‌پردازیم:

«اشاعره» که برداشت «شهادت گرایانه» از ایمان دارند، در تعریف «ایمان» گفته‌اند:

«ایمان» عبارت است از تصدیق قلبی به وجود خداوند، پیامبران و اوامر و نواهی خداوند که بر پیامبران فرود آمده است و اقرار زبانی به همه این تصدیق‌های قلبی. در نظر اشاعره، این تصدیق قلبی آنگاه تحقق می‌یابد که نخست پیامبران بیایند و مردم را به تصدیق خداوند و انبیاء و احکام الهی دعوت کنند و سپس به موجب این دعوت، تصدیق مورد نظر تحقق می‌یابد؛ زیرا تحقق ایمان، فرع بر تحقق پیشین خطاب و ایجاب الهی است. عقل گرچه می‌تواند وجود خداوند را درک کند، اما نفس این درک، ایمان نیست. همچنین عقل نمی‌تواند تصدیق قلبی این حقیقت درک شده را از انسان طلب کند چون عقل از طلب کردن و تأسیس حکم ناتوان است. بنابراین، آنچه که از تعریف اشاعره از ایمان به دست می‌آید، آن است که ایمان صرفاً تصدیق قلبی و اقرار لسانی است و عمل در آن نقشی ندارد، یعنی عمل به واجبات شرعی و ترک محرمات داخل در حقیقت ایمان نیست و بدین سبب، مرحله متوسطی میان ایمان و کفر وجود ندارد و شخصی که مرتکب گناهان کبیره می‌شود، در صورتی که خدا و پیامبران را قلباً و لساناً تصدیق کند، مؤمن است (اشعری، بی تا، ص ۲۹۳؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۷۱۲).

اما «معتزله» و همفکران آنها که برداشت «عمل گرایانه» از ایمان دارند، در تعریف «ایمان» گفته‌اند: «ایمان»، معرفت و تصدیق قلبی همراه با عمل به دستورات الهی است، و مؤمن کسی است که این وظایف را به جا می‌آورد. از نظر معتزله، انسان یک موجود «مکلف» و وظیفه‌مند است. عقل انسان، هم وجود خدا را درک می‌کند و هم شکر او را به عنوان «منعم» بر انسان واجب می‌داند. از نظر ایشان، واجبات و محرمات شرعی نخست به صورت واجبات و محرمات عقلی دریافت می‌شوند، یعنی واجب گردانیدن نخستین، کار عقل است نه شرع؛ ایمان در درجه اول، تبعیت عملی از ایجاب‌های عقلی است و در درجه دوم، تبعیت از ایجاب‌های شرعی. از نظر معتزله، مرتکب گناهان کبیره نمی‌تواند مؤمن باشد، چون ارتکاب این گناهان، تخلف آشکار از عمل به وظیفه است، چنین انسانی در مرتبه‌ای از ایمان و کفر قرار دارد (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۰م، ج ۴، ص ۱۷۴ و ۱۷۵؛ شهرستانی، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۷۳؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۷۱۳).

اما فیلسوفان مسلمان که برداشت «معرفت‌گرایانه» از ایمان دارند، در تعریف «ایمان» گفته‌اند: حقیقت «ایمان»، معرفت فلسفی به واقعیت‌های هستی است. در نظر آنان ایمان عبارت است از سیر نفس انسان در مراحل کمال نظری. عمل به واجبات و ترک محرمات گرچه سیر نفس در مراحل کمال عملی است، ولی این سیر، اثر خارجی همان کمال نظری است. مؤمن کسی است که عقاید او با واقعیات هستی تطابق دارد. هر چه انطباق این عقاید با واقعیات هستی، مستقیم‌تر و بی‌پرده‌تر و از اوهام دورتر باشد، ایمان کامل‌تر است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳ق، ج ۶، ص ۸).

و اما عارفان مسلمان که برداشت «تجربه‌گرایانه» از ایمان دارند، به دلیل افزودن تجارب معنوی خود، تعاریف متعددی از «ایمان» ارائه کرده‌اند. آنان می‌گویند: ایمان، اقبال به خداوند است. ایمان، عبادت کردن خداوند از روی حب و شوق است. ایمان، محافظت سرّ توحید است. ایمان، مشاهده با نور یقین است. و بالاخره می‌گویند: ایمان، سکون و استقرار قلب و اطمینان نفس است. لازمه ایمان، ترس از خدا، امیدواری به فضل او، اشتیاق قرب او، راضی بودن به قضای او، توکل بر او و تسبیح و ستایش اوست (حکیم ترمذی، ۱۹۵۸ق، ص ۳۸؛ غزالی، ۴۱۲ق، ج ۴، ص ۶۳؛ جیلانی، ۱۳۶۸ق، ج ۲، ص ۸۹؛ نقشبندی، ۱۲۹۸ق، ص ۲۶۴).

همه این تعریف‌ها از قرآن قابل برداشت است، لکن علیرغم اختلافی که با هم دارند، در یک نقطه با یکدیگر اشتراک دارند و آن این است که «ایمان اسلامی» از نظر دانشمندان مسلمان، «دستاوردی انسانی» است که برای شخص مؤمن حاصل می‌شود. ایمان در این مفهوم، ایمان داشتن به یک «راز» و یک مفهوم ماوراء طبیعی همچون وحی نیست، آن‌چنانکه در «ایمان مسیحی» گفته می‌شود، که ایمان را هم‌سنگ وحی به عنوان یک «راز» می‌پندارند، بلکه از نظر دانشمندان مسلمان، حقیقت «وحی» یک معجزه آسمانی است، به خلاف «ایمان» که یک دستاورد بشری است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۷۱۴). بنابراین، در این‌جا منظور این است که «ایمان به وحی» یک دستاورد بشری است، اما خود «وحی» یک معجزه آسمانی است.

اکنون جای این پرسش هست که آیا «ایمان» به معنایی که گفته شد، به عنوان

«تصدیق قلبی» در تحقق اسلام لازم و ضروری است یا خیر؟ در ادامه مقاله، با بررسی تفاوت «اسلام» و «ایمان» به این پرسش پاسخ داده خواهد شد.

تفاوت مفهوم «ایمان» و «اسلام»

از نظر اصطلاحی، رابطه بین اسلام و ایمان، عموم و خصوص مطلق است. یعنی هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی ضرورتاً مؤمن نیست بلکه اگر شرایط ایمان را داشته باشد، مؤمن است. مانند مثالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با کعبه و مسجدالحرام ذکر فرموده است که در این مثال می توان گفت: هر جا کعبه است، مسجدالحرام نیز هست، اما هر جا که مسجدالحرام است، ضرورتاً آنجا کعبه نیست (مولی محمدصالح مازندرانی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۵).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز شبیه این تشبیه در تفاوت ایمان و اسلام ذکر شده است (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۵).

در حدیث دیگری «سماعه» از امام صادق علیه السلام پرسید: برای من از اسلام و ایمان بگو که آیا آن دو با هم مختلف هستند؟ آن حضرت پس از توضیحات روشنی فرمود: ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است؛ زیرا ایمان به حسب ظاهر با اسلام مشارکت دارد، لکن اسلام در باطن با ایمان مشارکت ندارد (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۵).

امام باقر علیه السلام نیز ایمان را مفهومی پایدار در قلب، ولی اسلام را گفتار و عمل معرفی نموده است. سپس فرمود: شخصی که اسلام در او تحقق یافت، خورش محترم است و احکام ارث و جواز نکاح در حق او جاری می شود و نماز و زکات و روزه و حج او مورد قبول واقع می گردد و به سبب اینها از کفر خارج می گردد و تازه برای مقدمات ایمان مهیا می گردد. لذا اسلام با ایمان مشارکت ندارد، اما ایمان با آن مشارکت و همراهی دارد. این دو، در قول و عمل با یکدیگر اشتراک دارند، لکن ایمان علاوه بر این دو، تثبیت قلب را نیز به همراه دارد (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۶).

چنانکه ملاحظه می شود، در این احادیث و روایات دیگر، اسلام مقدمه ایمان معرفی شده است (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۷)، اما آنچه به نظر شیعه و اکثر اهل سنت صحیح

است، آن است که «عمل»، موجب استحقاق عقاب یا ثواب است، ولی در تحقق ایمان نقشی ندارد و لذا قول خوارج که ایمان را برابر با عمل می‌دانند و مرتکب کبیره را کافر می‌پندارند، باطل است (مولی محمد صالح مازندرانی، ۱۴۲۱ق، ج ۸، ص ۷۸).

مفهوم کفر

در میان مفاهیم مورد بحث، مفهوم کفر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا واژه کفر و تکفیر در تفکرات برخی از فرقه‌های انحرافی، مستمسکی برای تکفیر سایر مسلمانان گردیده است. بدیهی است تبیین معنا و مفهوم کفر، مشخص می‌سازد که به چه کسانی می‌توان اطلاق کافر نمود و چه کسانی خارج از دایره کفر هستند.

معنای لغوی «کفر»

«کفر» به معنی «ستر» و «پوشاندن» است و به کسی که سپر را زیر لباس پنهان می‌کند، گفته می‌شود: سپرش را مستور کرده است همچنان جحود و انکار نیز از لوازم ستر و تغطیه است و اگر کفر، ضد ایمان است، چون کافر حق را مستور می‌کند، کفران نعمت نیز همان جحود و پوشاندن آن است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ذیل ماده کفر). «فیومی» نیز «کُفر» را به معنی «ستر» گرفته و می‌گوید: اگر به کشاورز، کافر اطلاق می‌شود، به خاطر این است که دانه را در دل زمین مستور می‌کند (فیومی، ۱۴۰۵ق، ص ۵۳۵). «راغب» نیز همین معنا را با تفصیل بیشتری توضیح داده است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۳۳ و ۴۳۴).

اما «جوهری» بین «کُفر» به ضم کاف و «کَفر» به فتح کاف، فرق گذاشته و دو معنا ارائه کرده است. وی می‌گوید: کُفر به ضم کاف، ضد ایمان است و آیه: إنا بکل کافرون، به همین معناست. اما کَفر به فتح کاف به معنی ستر و تغطیه است (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۲، ص ۸۰۷). اما بعید نیست که بازگشت هر دو به یک معنا باشد، چنانکه «زبیدی» نیز بین «کُفر» و «کَفر» فرقی قائل نشده و ریشه هر دو را «ستر و تغطیه» دانسته است (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۴۵۰).

معنای «کفر» در اصطلاح

«کفر» در اصطلاح فقهاء و متکلمین دارای دو گونه تعریف است. تعریف سلبی که اشاره به کفر واقعی دارد، و تعریف اثباتی که اشاره به کفر ظاهری دارد. در تعریف سلبی گفته‌اند: کفر همان «عدم الایمان» است و این تعریف، مورد اشاره برخی از اهل لغت نیز می‌باشد (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۱۴).

«تفتازانی» با ارائه تعریف سلبی از «کفر»، به نقل از صاحبان تحقیق می‌نویسد: «الکفر عدم الایمان عما من شأنه» (تفتازانی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۲۶۷).

«آلوسی» نیز در ذیل آیه: ﴿وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾ (ابراهیم ۱۴: ۹)، کفر را به معنی عدم الایمان گرفته است (آلوسی، بی تا، ج ۱۳، ص ۱۹۴).

«ابن تیمیه» نیز گویا تعریف سلبی ایمان را بر تعریف ایجابی ترجیح داده و می‌نویسد: «کفر به معنای عدم ایمان به خدا و رسولان است، خواه همراه با تکذیب باشد یا نباشد، بلکه همراه با شک باشد و یا اعراض از همه اینها باشد» (ابن تیمیه، ۱۴۱۱ق، ج ۱۲، ص ۳۳۵).

جرجانی نیز در تعریف «کفر» گفته است: «کفر مقابل ایمان است و آن، عدم تصدیق پیامبر است، نسبت به آنچه که ضروری بودن آن معلوم است» (جرجانی، ۱۳۲۵ق، ص ۳۳۲).

چنانکه ملاحظه می‌شود، در این تعاریف، «کفر» در مقابل «ایمان» معرفی شده است، نه در برابر «اسلام»، پس جای این پرسش هست که با توجه به اینکه رابطه بین اسلام و ایمان عموم و خصوص مطلق است و اسلام اعم از ایمان است، لازم می‌آید کسی که ایمان و تصدیق قلبی ندارد کافر باشد، در حالی که مسلمان است چون شهادتین را بر زبان جاری کرده است.

در پاسخ به این پرسش باید گفت: همان‌گونه که اسلام به ظاهری و واقعی تقسیم می‌شود و اسلام واقعی همان ایمان واقعی است، کفر نیز گاهی واقعی و گاهی ظاهری است. از این رو، کفری که مقابل ایمان است، کفر واقعی است، خواه آثار اسلام بر آن مترتب شود یا نشود، یعنی ممکن است کسی واقعاً و باطناً کافر باشد، لکن با گفتن شهادتین، آثار اسلام بر او بار شود، و اگر در قرآن «کفر» در مقابل «ایمان» آمده، مانند:

﴿وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (بقره ۲: ۱۰۸) و یا: ﴿هُمْ لِّلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾ (آل عمران ۳: ۱۶۷) منظور کفر واقعی است.

و اما تعریف اثباتی و ایجابی «کفر»، آن است که کفر در اصل، تکذیب خدا و امتناع از آورده‌های پیامبر است. «غزالی» به نقل از «شهیدثانی» در تعریف «کفر» گفته است: کفر تکذیب کردن چیزی است که تصدیق به آن، ایمان محسوب می‌شود (شهیدثانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۰۸) و تعریف کفر به «جحد» و «جهل» نیز که بعضی از اشاعره ارائه کرده‌اند، از مقوله تعاریف اثباتی کفر است (شهیدثانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۰۸). بنابراین، طبق تعاریف فوق، کسی که خدا و پیامبر را تکذیب کند، کافر بوده و آثار کفر بر او مترتب می‌گردد.

مفهوم نواقض

اکنون با توضیحاتی که درباره مفاهیم «اسلام»، «ایمان» و «کفر» ارائه کردیم، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که از یک‌سو، ورود به دروازه اسلام و ایمان بسیار آسان است و از سوی دیگر، اثبات کفر سخت و دشوار است. از این‌رو، تا زمانی که مرز توحید و رسالت شکسته نشود، هرگز نباید دیگران را محکوم به کفر کرد. حال باید دید عناصری که موجب نقض اسلام و تکفیر مسلمان می‌گردند چیست؟

مفهوم «ناقض» در لغت

«نواقض» جمع ناقض است و ناقض از ریشه «نقض» به معنی «شکستن و باز کردن» است. گفته می‌شود: «نقض الشيء» یعنی آن را باز کرد و ویران نمود. خداوند فرمود: **«وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا»** (نحل ۱۶): ۹۱ پیمان‌هایتان را بعد از استحکام نشکنید. و نیز فرمود: **«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَّضُوا عَهْدَهُمْ لَعْنًا وَعَقَدُوا عُقْدًا فَإِِئِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا يَتَذَكَّرُونَ إِذْ لَعَنُوا»** (نحل ۱۶): ۹۲ مثل آن زنی نباشید که بافته‌هایی را که با ظرافت بافته بود، ویران می‌کرد.

«جوهری» این کلمه را در مورد ساختمان، طناب و پیمان به کار برده و گفته است: «النقض: نقض البناء و الحبل و العهد» ساختمان را ویران کرد، طناب را پاره کرد و پیمان را شکست (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۳، ص ۱۱۱).

لغت‌شناسان بعد از او نیز همین معنا را تکرار کرده‌اند (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۱۶۸).

مفهوم «ناقض» در اصطلاح

مفهوم «ناقض» در اصطلاح فقه و کلام، «خارج شدن از دستورات دینی و معتقدات اسلام» است. اگر اسلام، شهادت به توحید و رسالت پیامبر است، کسی که این اعتقادات را کنار بگذارد، اصطلاحاً اسلام را نقض کرده و از دایره آن خارج شده است.

بررسی نواقض الاسلام

چالشی که امروز دنیای اسلام با آن مواجه است و باور بخش قابل توجهی از مسلمانان را تحت تأثیر قرار داده است، آموزه‌های «محمد بن عبدالوهاب» (۱۱۱۵/م/۱۲۰۶ق) در بحث «نواقض الاسلام» است.

«نواقض الاسلام» نه یک کتاب، بلکه احکام ده‌گانه‌ای است که توسط این شیخ تمیمی در یک ورقه نوشته شده است، اما پیروان او این احکام را به طور مبسوط شرح کرده و به صورت کتاب درآورده‌اند. یکی از شرح‌های مهم این کتاب، توسط دکتر «صالح بن فوزان بن عبدالله الفوزان» (عضو دائمی دارالافتاء و هیئت کبار العلماء عربستان) با عنوان «دروس فی شرح نواقض الاسلام» نوشته شده، که هم اکنون این کتاب در مدارس و دانشگاه‌های «عربستان» تدریس می‌شود.

بر اساس فتوای محمد بن عبدالوهاب، ده چیز موجب خروج مسلمان از اسلام و ورود او به دامنه کفر می‌گردد: ۱. شرک در عبادت ۲. واسطه گرفتن در شفاعت ۳. عدم تکفیر مشرکین ۴. برتر دانستن حکم غیر پیامبر بر پیامبر ۵. بغض و کینه نسبت به آورده‌های پیامبر ۶. مسخره کردن دین خدا ۷. سحر و جادو ۸. پشتیبانی از مشرکین علیه مسلمانان ۹. اعتقاد به امکان خروج از شریعت پیامبر ۱۰. إعراض عملی و علمی از دین خدا.

اینها اسباب کفر و عوامل خروج از اسلام هستند و هر مسلمانی که مرتکب یکی از این نواقض گردد، بلافاصله تکفیر شده و قتل او واجب می‌گردد (صالح الفوزان، ۱۴۲۵ق، ص ۳۹). حتی یکی از شارحان، به این مقدار از نواقض اکتفاء نکرده، بلکه تعداد آنها را به چهارصد ناقض رسانده است (صالح الفوزان، ۱۴۲۵ق، ص ۳۹). یکی دیگر نیز، نواقض یادشده را از باب تمثیل گرفته و حد و مرزی برای آن قائل نشده

است و از همین روی، ترک نماز از روی کسالت و تنبلی را نیز به نواقض افزوده و از موجبات کفر اعلام کرد (العثیمین، بی تا، ص ۱۰۴۲). با این وصف، اکثر مسلمانان از نظر آنان در اثر کوچک‌ترین سخن یا حرکت نابجا، تکفیر و از دایره اسلام خارج خواهند شد.

اما اینکه چرا برخی تعداد نواقض را به عدد چهارصد یا بیشتر رسانده‌اند، به این دلیل است که آنها معتقدند که نواقض الاسلام تابع ادله شرعیه است و لازم نیست حتماً انکار ضروری دین باشد. بنابراین، هر فقیهی می‌تواند طبق نظر خود نواقض را تعریف کند، اگرچه فقیهان دیگر منکر ناقض بودن آن عمل باشند، یعنی لازم نیست ناقض، ضروری دین باشد، بلکه کافی است با فتوای یکی از مفتیان وهابی مطابقت داشته باشد. طبق این مبنا، هر فقیه وهابی به راحتی حکم به تکفیر مسلمانان می‌کند (ابراهیم‌پور، ۱۳۹۵، ص ۶۸ و ۱۵۶).

به اعتقاد نگارنده، اینها نواقضی هستند که می‌توان همه آنها را به ناقض اول بازگشت داد؛ زیرا به اعتراف عالمان وهابی، اینها از قبیل ذکر خاص بعد از عام هستند (صالح الفوزان، ۱۴۲۵ق، ص ۷۵). در واقع ناقض دو چیز بیشتر نیست: یکی انکار صریح خداوند که گاهی از آن به «ارتداد» تعبیر می‌شود، و دیگری «شُرک» به خداوند است، و نواقض دیگر در واقع مصادیق شرک هستند. لذا برای اینکه دچار مباحث مصادیقی نگردیم، به نظر می‌رسد تنها طرح ناقض دوم و بررسی آن، می‌تواند ما را از ذکر سایر نواقض بی‌نیاز کند.

ماهیت شرک

«محمد بن عبدالوهاب» می‌گوید:

«اعلم أن نواقض الإسلام عشرة نواقض، الأول: الشرك في عبادة الله تعالى...»
(صالح الفوزان، ۱۴۲۵ق، ص ۳۶).

«شرک در عبادت» موجب کفر می‌گردد و این، نخستین عامل کفر است؛ زیرا قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (نساء: ۴)، (۱۱۶)، همچنین در جای دیگر فرمود: ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ (مائده: ۵): (۷۲).

سپس در ادامه می‌گوید:

«و منه الذبح لغير الله كمن يذبح للجن و للقبير» (همانجا، ص ۳۶).

بر اساس آیات و کلمات فوق، مسلمانی که برای خداوند شریک بیاورد، در حکم کافر است. کافر کسی است که صراحتاً خدا را انکار می‌کند، اما مشرک کسی است که خداوند را قبول دارد لکن برای او شریک قائل است، پس مشرک در حکم کافر است، چون وحدانیت خداوند را قبول ندارد، و از همین روست که قرآن کریم «مشرکین» و «اهل کتاب» را در ردیف کافران قرار داده فرموده است: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُتَفَكِّينَ» (بینه (۹۸): ۱)، بنابراین، احکام مشرکین با کفار فرقی ندارد.

بررسی و ملاحظه

شرک در فرهنگ اسلام از گناهان بسیار بزرگ است و طبق آیات صریح قرآن، کسی که واقعاً برای خدا شریک قائل باشد، کفر او محرز و جایگاهش در جهنم است (بقره (۲): ۱۰۵؛ نساء (۴): ۳۶؛ انعام (۶): ۸۸ و ۱۵۱؛ اسراء (۱۷): ۲۲ و ۳۹؛ شعراء (۲۶): ۲۱۳؛ زمر (۳۹): ۶۵؛ بینه (۹۸): ۶). اما آنچه در بررسی این موضوع مهم است، تطبیق اعمال انسان بر شرک است. آری! اگر واقعیت شرک در وجود انسان تحقق یابد، بدون تردید فرد مذکور مشرک و کافر است، اما واقعیت شرک چیست و به چه چیزی تحقق می‌یابد؟ آیا قربانی کردن برای رضای خدا و نثار کردن ثواب آن برای اموات و یا حاجت خود را از خدا خواستن به واسطه کسی که مقرب درگاه اوست، شرک است؟ بدیهی است که هیچ دلیلی بر شرک چنین کسی وجود ندارد.

در واقع، بخش اصلی نزاع بر سر مصادیق شرک است، یعنی در مفهوم شرک، نزاعی نیست؛ زیرا آنچه مدعی می‌گوید، مفهوماً صحیح است؛ چرا که او می‌گوید اگر قربانی برای تقرب به غیر خدا باشد، شرک است، در حالی که همه مسلمانان نیز به این مفهوم اعتقاد دارند. و یا در نواقض بعدی، می‌گوید که شفاعت خواستن از مردگان شرک است یا تکفیر نکردن مشرکین و تصحیح باورهای او شرک است، یا اعتقاد به تأثیر سحر و جادو و مؤثر دانستن ساحر در برابر خداوند شرک است و همچنین نواقض دیگر که همه

آنها از نظر ماهوی داخل در شرک هستند و علمای مذاهب اسلامی نیز از نظر مفهومی به این مطالب اذعان دارند و هر رفتاری را که با الوهیت خداوند و رسالت پیامبر منافات داشته باشد، شرک می‌دانند، لکن بحث بر سر مصادیق شرک است. آیا مثلاً قربانی‌هایی که اکثر مسلمانان برای استقبال یا بدرقه مسافر، برای شفای مریض، برای خرید خانه و یا دفع شرور انجام می‌دهند، از مصادیق شرک محسوب می‌شود؟ و آیا شفاعت خواستن و واسطه قرار دادن انبیاء و اولیای الهی به جهت دعا به درگاه خداوند، شرک به شمار می‌آید؟ اگر این گونه است، پس چرا «عمر»، «عباس» عموی پیامبر را واسطه قرار داد تا از خدا طلب باران کند؟

«... فقال: اللهم إنا كنا نتوسل إليك بنبيك فستقينا، وإنا نتوسل إليك بعم نبينا فاستقنا،

قم يا عباس فادع، فقام العباس فدعا لهم، فاستجاب الله لهم» (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۲،

ص ۱۶ و ج ۴، ص ۲۰۹؛ همچنین نگاه کنید: صالح الفوزان، ۱۴۲۵ق، ص ۶۶).

و یا چرا هنگامی که عمر عازم عمره بود، پیامبر از او التماس دعا نمود؟ (ابن حنبل، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۹؛ بیهقی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۵۱؛ هیشمی، ۴۰۸ق، ج ۳، ص ۲۱۱) چه تفاوتی میان عباس و سایر پیامبران جز در مراتب تقرب، وجود دارد؟ آیا زنده بودن عباس و مرده بودن پیامبران، موجب جواز توسل به یکی و عدم جواز توسل به دیگری است؟ وقتی توسل از ذات انسانها طلب نگردد، بلکه به خاطر آبرو و مقامی باشد که در پیشگاه خداوند دارند، چه تفاوتی بین زنده و مرده خواهد بود؟ آیا توسل به انسانها که فقهاء آن را جایز شمرده‌اند (ابن قدامه، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۴۶: و يستحب التوسل بالصالحين...)، اختصاص به زندگان دارد؟ اتفاقاً عمر در ماجرای استسقاء نه تنها از عباس که حی و حاضر بود، بلکه از روح ملکوتی پیامبر ﷺ نیز توسل جسته و گفته بود: «اللهم إنا نتوسل إليك بنبيك فستقنا...» (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۱۶). بدیهی است اگر اینها برای رضای خدا انجام گیرد، هیچ دلیلی بر منع آن وجود ندارد و نباید انسان مسلمان را به خاطر توسلات مشروع و جایز، مشرک و بدعت‌گذار نامید.

«ابن تیمیه» می‌گوید: کسی که ایمانش به طور یقین ثابت است، با شک از بین نمی‌رود (ابن تیمیه، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۵۰۱). وی در جای دیگر می‌گوید: هر گاه در ایمان شخصی تردید حاصل شود، نباید او را تکفیر کرد؛ زیرا تکفیر را کسانی انجام می‌دهند که جهل بر آنها غلبه کرده است (ابن تیمیه، بی‌تا، ص ۳۴۵)، پس چگونه است که پیروان او مسلمانان را تکفیر می‌کنند؟

وی همچنین می‌گوید: اهل سنت و جماعت اتفاق دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهل کبائر را شفاعت خواهد کرد و خداوند احدی از اهل توحید را مخلد در آتش نخواهد داشت (سیدشرف الدین، بی تا، ص ۳۷)

شیخ حجاز «عبدالعزیز بن باز» نیز همین عقیده را داشته و می‌گوید: اصل این است که نباید مسلمانی را که رو به قبله نماز می‌خواند، مانند ما خدا را واحد می‌داند و از رسول اسلام پیروی می‌کند، تکفیر کرد (بن باز، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۶۹۷).

علاوه بر این، انسان مسلمان تا زمانی که کفر او محرز نگردد، کسی حق ندارد او را تکفیر کند؛ زیرا رعایت اصالت اسلام در مسلمانی افراد واجب است، یعنی اصل این است که انسانهای مسلمان بر مسلمانی خود باقی هستند، مگر اینکه دلیل قاطعی آن را نقض کند؛ چرا که مبنای فقهاء، اولاً توسعه دایره اسلام و ثانیاً لزوم احتیاط در تکفیر دیگران است.

بنابراین، طبق مبنای فوق، همانطور که ورود به اسلام راحت و آسان است و با ذکر شهادتین حکم به مسلمانی افراد می‌شود، به همان نسبت خروج از اسلام نیز سخت و دشوار در نظر گرفته شده و تا کسی تصریح به کفر نکند، نمی‌توان او را تکفیر کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من مأمور نیستم نهفته‌های درون انسان را بیرون بکشم و شکم آنها را پاره کنم (ابن قدامة، بی تا، ج ۱۰، ص ۶۰؛ نؤوی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۱۶۳)؛ یعنی من مأمور به ظاهر هستم و درون انسانها با خداست. لذا بر اساس مبنای فوق، کسی که مسلمان زاده است، اصالت او با اسلام است، تا زمانی که کفر او به طور حتم ثابت گردد. این دیدگاه مربوط به همه فقهای اسلام است و کسی در آن مخالفت نکرده است.

نتیجه گیری

نتیجه بحث آن است که اقرار به شهادتین موجب ورود به اسلام است. به علاوه، مرتبه ایمان از اسلام بالاتر است و اسلام مقدمه آن است. همچنین خروج از اسلام جز با انکار توحید و رسالت تحقق نمی‌یابد. بازگشت نواقض ده‌گانه به شرک است و سایر نواقض از قبیل ذکر خاص بعد از عام است. نواقض ده‌گانه از نظر مفهومی قابل پذیرش است، ولی مصادیق آن قابل تطبیق بر اعمال و رفتار مسلمانان نیست. از این رو، تکفیر آنان وجهی ندارد.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. آلوسی افندی، محمود(بی تا)، تفسیر آلوسی، بی جا: بی نا.
٣. ابراهيم پور، مرتضى و دیگران(١٣٩٥)، زادگاه ترویرسم با اسناد معتبر، قم: مؤسسة دارالاعلام لمدرسة اهل البيت.
٤. ابن ابی الحدید(١٣٧٨ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمدابولفضل ابراهيم، بیروت: دار إحياء الكتب العربية.
٥. ابن أبی شیبة الكوفي، عبدالله بن محمد(١٤٠٩ق)، المصنف فی الاحاديث والآثار، تحقیق: سعيد اللحام، بیروت: دارالفکر.
٦. ابن اثیر، مبارک بن محمد(١٤١١ق)، الكامل فی التاريخ، بیروت: دار صادر.
٧. ابن تیمیہ(بی تا)، بغية المراتد، مدینه منوره: مكتبة العلوم والحكم.
٨. ----- (١٤٠٤ق)، دقائق التفسیر، تحقیق: محمد السيد الجليلند، دمشق: مؤسسة علوم القرآن، ج ٢.
٩. ----- (١٤١١ق)، مجموع الفتاوى، تحقیق: محمد رشاد سالم، ریاض: جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامیة، ج ٢.
١٠. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدين(بی تا)، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بیروت: دار المعرفة، ج ٢.
١١. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد بن سعید(بی تا)، المحلى، تحقیق: احمد محمد شاکر، بیروت: دارالفکر.
١٢. ابن حنبل، احمد(بی تا)، مسند احمد، بیروت: دار صادر.
١٣. ابن عبدالبر(١٤١٥ق)، الاستیعاب، بیروت: دارالجيل.
١٤. ابن عساکر، علی بن الحسن(١٤١٥ق)، تاریخ مدينة دمشق، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع.
١٥. ابن فارس زکریا، ابوالحسین احمد(١٤٠٤ق)، معجم مقایس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مكتبة مكتب الاعلام الاسلامی.
١٦. ابن قدامة، عبدالله بن احمد(بی تا)، المغنی، بیروت: دارالكتاب العربي للنشر و التوزيع.
١٧. ابن قدامة المقدسی، عبدالرحمان بن محمد(بی تا)، الشرح الكبير علی متن المقنع، بیروت: دارالكتاب العربي للنشر و التوزيع.
١٨. ابن منظور، محمد بن مکرم(١٤٠٥ق)، لسان العرب، قم: ادب الحوزة.

١٩. ابن هشام، (١٣٨٩ق)، السيرة النبوية، حققها، ضبطها و شرحها و وضع فهرسها: مصطفى السقا و ديكران، بيروت: دارالمعرفة.
٢٠. ازهرى، محمد بن احمد (١٤٢٢ق)، تهذيب اللغة، تحقيق: دكتور رياض زكى سالم، بيروت: دارالمعرفة.
٢١. اشعري، ابوالحسن على بن اسماعيل (بى تا)، مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، مصحح: هلموت ريتز، ويسبادن، آلمان: .
٢٢. الطبرى، ابوجعفر محمد (١٤١٥ق)، جامع البيان عن تأويل آى القرآن، تقديم و تخريج: الشيخ خليل الميس و صدقى جميل العطار، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
٢٣. العثيمين، محمد بن صالح (بى تا)، اللقاء الشهرى (استفتاءات)، مدينه منوره: الجامعة الاسلامية.
٢٤. العيني، محمود بن احمد (بى تا)، عمدة القارى، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
٢٥. بخارى (١٤٠١ق)، صحيح البخارى، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
٢٦. بن باز، عبدالله (١٤٢٩ق)، التعليقات البازية على شرح الطحاوية، بى جا: دار ابن الاثير.
٢٧. بيهقى، احمد بن الحسين (بى تا (الف))، السنن الكبرى، بيروت: دارالفكر.
٢٨. ----- (بى تا (ب))، معرفة السنن و الآثار، تحقيق: سيد كسروى حسن، بيروت: دارالكتب العلمية.
٢٩. ترمذى، محمد بن عيسى (١٤٠٣ق)، سنن الترمذى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ج ٢.
٣٠. تفتازانى (١٤٠١ق)، شرح المقاصد فى علم الكلام، باكستان: دار المعارف النعمانية.
٣١. جرجانى، مير سيد شريف (١٣٢٥ق)، شرح المواقف، تحقيق: على بن محمد الجرجانى، قاهره: مطبعة السعادة.
٣٢. جوهرى، اسماعيل بن حماد (١٣٧٦ق)، الصحاح من اللغة، تحقيق: احمد عبدالغفور العطار، بيروت: دارالعلم للملايين، ج ٤.
٣٣. جيلانى، عبدالكريم (١٣٦٨ق)، الانسان الكامل، قاهره: بى نا.
٣٤. حاكم نيسابورى، ابو عبدالله (بى تا)، المستدرک على الصحيحين، إشراف: يوسف عبدالرحمان المرعشلى، بيروت: دارالمعرفة.
٣٥. حصفكى (١٤١٥ق)، الدر المختار شرح تنوير الابصار، إشراف: مكتبة البحوث و الدراسات، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
٣٦. حكيم ترمذى، محمد (١٩٥٨م)، بيان الفرق بين الصدر و القلب و الفؤاد و اللب، قاهره: بى نا.

٣٧. دنيوري، عبدالله ابن مسلم (١٤١٣ق)، الامامة السياسية (تاريخ الخلفاء)، تحقيق: على شيري، بيروت: دارالضواء.
٣٨. ذهبي، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان (١٤٠٧ق)، تاريخ الاسلام، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمري، بيروت: دار الكتاب العربي.
٣٩. راغب اصفهاني، حسين بن محمد (١٤٠٤ق)، المفردات في غريب القرآن، قم: دفتر نشر كتاب، ج ٢.
٤٠. زبيدي، السيد محمد مرتضى (١٤١٤ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقيق: على شيري، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
٤١. زمخشري، محمود بن عمر (١٣٨٥ق)، الكشاف عن حقائق التنزيل وعيون الأقاويل، قاهره: مصطفى الباني الحلبي و اولاده.
٤٢. سليمان الكوفي، محمد، (١٤٠٨ق)، مناقب الامام امير المؤمنين عليه السلام، بيروت: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية.
٤٣. شافعي، محمد بن ادريس (١٤٠٣ق)، كتاب الأم، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ج ٢.
٤٤. شرف الدين، السيد عبدالحسين (بي تا)، الفصول المهمة في تأليف الأمة، طهران: مؤسسة البعثة قسم الإعلام الخارجي.
٤٥. شهرستاني، عبدالكريم (١٣٨٧ق)، الملل والنحل، به كوشش عبدالعزيز محمد وكيل، قاهره: .
٤٦. شهيدتاني، زين الدين بن علي (١٤٠٩ق)، حقائق الايمان، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: مكتبة آية الله المرعشي.
٤٧. شوكتاني، محمد بن علي (١٩٧٣م)، نيل الاوطار من أحاديث سيد الاخيار، بيروت: دار الجيل.
٤٨. صالح الفوزان (١٤٢٥ق)، دروس في شرح نواقض الاسلام، تحقيق و إخراج: محمد بن فهد الحصين، رياض: مكتبة الرشد ناشرون، ج ٣.
٤٩. صدرالدين شيرازي، محمد بن ابراهيم (١٣٨٣ق)، الاسفار الاربعة، تهران: بي تا.
٥٠. صدوق، محمد بن علي بن بابويه (بي تا)، التوحيد، تحقيق: السيد هاشم الحسيني الطهراني، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.
٥١. طباطبائي، السيد محمد حسين (بي تا)، الميزان في تفسير القرآن، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.
٥٢. طبراني، سليمان بن احمد (بي تا)، المعجم الكبير، تحقيق: حمدى عبدالمجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ج ٢.
٥٣. طبرسي، فضل بن الحسن (١٤١٥ق)، مجمع البيان في تفسير القرآن، تحقيق: لجنة من العلماء و المحققين الأخصائيين، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
٥٤. طبري، محمد بن جرير بن رستم (١٤١٢ق)، تاريخ الامم و الملوك، بيروت: دارالزخائر.

٥٥. طوسی، محمد بن الحسن(٣٧٨ق)، **المبسوط في فقه الامامية**، تحقيق: السيد محمد تقى الكشفي، طهران: المكتبة المرتضوية لإحياء آثار التراث الجعفرية.
٥٦. _____(١٤٠٩ق)، **التبيان في تفسير القرآن**، تحقيق: احمد حبيب قصير العاملي، قم: مطبعة مكتب الإعلام الاسلامي.
٥٧. _____(١٤٠٧ق)، **كتاب الخلاف**، تحقيق: جماعة من المحققين، قم: مؤسسة النشر الاسلامي.
٥٨. عبده، محمد(١٤١٢ق)، **خطب الامام علي**، قم: دار الزخائر.
٥٩. غزالي، ابو حامد محمد(١٤١٢ق)، **احياء علوم الدين**، بيروت: دار الهادي.
٦٠. فيومي، احمد بن محمد(١٤٠٥ق)، **مصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي**، قم: مؤسسة دار الهجرة.
٦١. قاضي، عبدالجبار(١٩٦٠م)، **المغنى**، قاهره: بي نا.
٦٢. قاضي نعمان مغربي، ابو حنيفه نعمان بن محمد(١٣٨٣ق)، **دعائم الاسلام و ذكر الحلال و الحرام**، تحقيق: آصف بن علي اصغر فيضي، قاهره: دار المعارف.
٦٣. كليني، محمد بن يعقوب(١٣٦٣)، **الكافي**، تحقيق: علي اكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الاسلاميه، ج ٥.
٦٤. مجاهد بن جبر(بي تا)، **تفسير مجاهد**، تحقيق: عبدالرحمان الطاهر بن محمد السورتي، اسلام آباد: مجمع البحوث الاسلاميه.
٦٥. مسلم نيشابوري(بي تا)، **صحيح مسلم**، بيروت: دار الفكر.
٦٦. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، (١٤١٣ق)، **الفصول المختارة**، قم: كنگره بين المللي شيخ مفيد.
٦٧. مقاتل بن سليمان(١٤٢٤ق)، **تفسير مقاتل بن سليمان**، تحقيق: احمد فريد، بيروت: دار الكتب العلميه.
٦٨. مكارم شيرازي، ناصر(١٣٧٥)، **تفسير نمونه**، تهران: دارالكتب الاسلاميه.
٦٩. موسوي بجنوردي، كاظم(١٣٨٠)، **دائرة المعارف بزرگ اسلامي**، تهران: مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامي.
٧٠. موسوي خميني، سيدروح الله(بي تا)، **كتاب الطهارة**، قم: مطبعة مهر.
٧١. ملا صالح مازندراني، محمد(١٤٢١ق)، **شرح أصول الكافي**، تحقيق: الميرزا ابوالحسن الشعرائي، تصحيح: السيدعلي عاشور، بيروت: بي نا.
٧٢. نؤوي، يحيى بن شرف(١٤٠٧ق)، **شرح مسلم**، بيروت: دار الكتاب العربي.
٧٣. نسائي، احمد بن شعيب(١٣٤٨ق)، **السنن الكبرى**، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
٧٤. نقشبندی، احمد(١٢٩٨ق)، **جامع الاصول في الاولياء**، قاهره: بي نا.
٧٥. هيثمي، علي بن ابي بكر(١٤٠٨ق)، **مجمع الزوائد و منبع الزوائد**، بيروت: دار الكتب العلميه.